

بردییا یا گئومات

نصرت الله مستندی



نقش چشمه - دورنگر شاهنشاهی

در حقیقت يك دگرگوش و جابجائی داخلی صورت گرفته است. از يك خاندان پلر بزرگی برکنار شده و نوه جوان او که سیاست و شجاعت را با هم به همراه دارد به جای او حکومت را در دست می گیرد و بزودی هم ثابت می کند که جانشین شایسته ای برای پلر بزرگ بوده است.

چیزی نسبی گذرد که علاوه بر ماد و پارس مرزبانهائی که روزی عیلامیان در آن حکومت می کردند به اضافه بابل، قسمتهائی از آسیای صغیر و ساور و انهر را فسیله، خلك خود می سازد. در زمان امپراتوری اوست که برای اولین بار شرقی باستان یا پوتان یا مغرب زمین آن روزگار تماس حاصل می کند که بدون تردید رشته های این تماس با برخورد او را داد و ستد و مسائل اقتصادی باید جستجو کرد.

گوروش حکومتش بلامنازع در شرق میانه به وسعت می آورد و زمینه را برای گسترش و توسعه پارس فراهم می سازد. فتح ساده سرآغاز ستارهائی است که قرنهای بین ایران و یونان و سپس ایران و روم شعله ور می شود. هجوم اقوام مهاجمی که از قرنهای قبل (شاید مادها و پارسی ها) علاوه داران آنها بودند) مهاجرت خویش را

شایسته برای گوروش (۳) چهره ای مجنون و مصروع می سازد که آن هم به مرگس اسرانیسیز، در خلك سوریه و با در بابل (۴) به نفرین خدایان مصر گرفتار شده و با زخمی خرد زده و ناتوانسته به قتل می رسد.

این نوشته نه قصد سیرا ساختن کبوجیه و به خصوص بردیا را دارد، و نه قصد محکوم ساختن داریوش و مورخین یونانی پس از او، بلکه جستاری است با نیت و هدف دستبائی به واقعیت، آن هم حول محور این سه چهره که لیس به صورت مرفی سفاک و مجنون، دوس در قالب رنگ باخته منعی که به نفرین ابدی داریوش گرفتار آمده است و سومین، ابر مردی از خطه پارس، نواده «چش پش» که نازیبانه اش امواج خروشانش دریا را رام ساخته است.

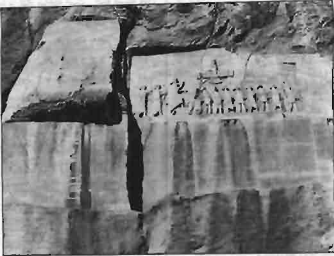


آنچه مسلم است گوروش در رگهایش ترکیبی از خون پارسی و مانای جویان دارد که در این مورد مورخین قدیم اتفاق نظر دارند و صمنا وقایع تاریخی هم خود دلیلی است بر این نظر، چرا که پس از شکست «اخشوریگسو» در ۵۵۰ پ. م به وسیله گوروش، شورشی در ماد صورت نمی گیرد

مرگ اسرانیسیز و پررمز و راز گوروش که کبوجیه وار بستگان و پلران را به بابلین می خوانسد (۱)، با آنکه در جنگ با ماساژتها به قتل می رسد و با به دستور ملکه آنها سر از تنش جدا شده و پیکری سر را پارانیش به پاسازگاد حمل نموده و در آرامگاهی خاص دفن می کنند (۲)، ظاهراً این مرگ به هر شکل و صورتی که باشد در حوالی سال ۵۳۰ پ. م اتفاق افتاده است. پس از لو کبوجیه که حاصل ازدواج گوروش با «کاسان دان» دختر «فرناسس» است زمام امپراتوری ایران را به دست می گیرد.

بر اساس نوشته های «هرودوت» و «گرتون»، از گوروش و کاسان دان، در پسر و دو دختر بجای مانده بود و ظاهراً «کبوجیه» فرزند ارشد بوده است که چهره ای غیرقابل لمس و پیشینه در عبار تاریخ و با آسوده به افسانه و شاید هم «دروغ» دارد. اگرچه داریوش بارها در سنگ نوشته بیستون دروغگورا نفرین کرده است، ولی مسائلی چنان برگرد محور کبوجیه و سوزنهای پس از او می گردد که انگار «داریوش در نفرین نامه» خود صرفاً

داستان. صفحات شرفی، از هیرکانیو
 پارتیو تا ستراب نشینهای که بعدها در
 زمان داریوش سر به شورش برداشته روی
 آرامش می بینند



کوروش، پس از سرکوب طوایف و
 قبایل سکا، متوجه بابل می شود و در نوامبر
 ۵۳۹ آترا مسخر می سازد. (۵) و پس
 از به وجود آوردن آرامش پسرش «کیوجیه» را
 عنوان پادشاه بابل می دهد و برای خود نیز
 عنوان (پادشاه سرزمین ها) را برمیگزیند
 (۶) اما در فاصله زمان بین فتح بابل و
 مرگ او بر ما معلوم نیست که کوروش دقیقاً
 سرگرم چه کاری بوده است. ظاهراً باید در
 این فاصله ده ساله به کار نظم و سامان

پستون چهاره داریوش

به عنوان دشمن و قوم مهاجم، بلکه
 به صورت حامی و نجاست دهنده مورد
 استقبال مردم مصر قرار می گیرند. علت
 امر هم تا اندازه ای روشن است، نخست
 آنکه فرات «جدید مصر با نوطه روی کار
 آمده از سوی سرمازان مزدور یونانی و
 «کاری» هم به سرمازان یونانی ترجیح
 داده می شدند، از این رو مصریان
 سیمایی را که کوروش در فتح بابل از خود
 نشان داده و چون پلک ناپسی مورد استقبال
 قرار گرفت آنها هم کیوجیه را به همان
 صورت مرده استقبال قرار دادند.



نخت حشبد - پیکرهای از داریوش

می گفتند (۷) و در مقابل قلعه مرزی
 پلوزیزم که دروازه شرفی مصر محسوب
 می شود، رسیده خود را با فرعون تائیه ای
 رو به رو می یابد. (۸)

سرمازان مزدور «یونانی» و «کاری» که
 در خدمت فرعون بودند به قصد انتقام،
 فرزندانش «فانس» را به قتل می رسانند و
 خون او را با آب و شراب به هم می آمیزند
 و همه می نوشند (۹) جنگ سخت
 عمومی می گیرد. به طوری که تا سالها بعد
 پشته ای از استخوانهای جنگجویان در
 صحنه گلزار دیده می شود (۱۰) سپاه
 فرعون در این نبرد با شکست رو به رو شده
 (۵۲۵ پ. م) و قوای ایران بدون آنکه با
 مانعی روبرو گردند تا «مفسس» پیش
 می رود. قرآنی چنین نشان می دهد که
 سپاهیان ایران از دیدگاه مصریان نه

دادن به سرزمین پهنابوری که دراختیارش
 قرار داشت مشغول بوده باشد. بالاخره در
 ۵۲۹ پیش از میلاد چشم از جهان فرو
 می بندد و بلافاصله «کیوجیه» زمام امور را
 به دست می گیرد. تاریخ دربار «نارامی» و
 احتمالاً فیلمها و نافرمانی های سرزمین
 گسترده ای که از کوروش بجای مانده بود
 چیزی ذکر نمی کند و در این مورد اتفاق
 نظر وجود دارد. حتی داریوش هم در
 سنگ نوشته «بسنون مغلی» با اشاره ای
 به ناآرامیهای احتمالی آغاز سلطنت او
 ندارد. ظاهراً هم باید چنین آرامش و
 اطاعتی در آن روزگار بوده باشد.

بالاخره در سال ۵۲۵ پ. م کیوجیه با
 تحریک یونانی مصری به شورشگری
 دختر آمازیس برمی خیزد و فرستاده ای را
 به مصر می فرستد. «آمازیس» دختر
 «آهریس» فرعون قبلی را که آنی ته نیس،
 نام داشت بجای دختر خود به دربار ایران
 می فرستد. بالاخره روزی قبیله آشکلر
 می شود (انی ته نیس) او را می آگاهاند که
 چگونه «آمازیس» او را فریب داده است.
 این مسئله، بهانه «حمله» به مصر را فراهم
 می سازد. سپس «کیوجیه» با کسک و
 وامسانی اعراب و یکی از بزرگان مصر
 به نام «فانس» ده روزه از صحرای سینا

آنچه مسلم است «کیوجیه» در پسر
 ورود چهاره ای انسانی از خود نشان داده
 است به شکلی که نه تنها او را ناجی و
 فرعون خود می دانند بلکه براین عقیده
 هستند که در زنگهای او، خون مصری،
 جریان دارد. چون معتقد بودند که این
 وابستگی به واسطه «وصلت» کوروش» با
 انی ته نیس» حاصل آمده است (۱۱)
 این چنین است که «کیوجیه» نه به عنوان
 پلک فاتح بلکه همچون کوروش که بر ماد
 زاده شد او هم با سرسازاسی متعلق
 به خاندان پلری قدم به مصر گذاشته و
 مهتر از همه خاست حکیمت خاندان

را بر کنار ساخته است. البته سنه فوق
هیچگاه مورد تألیف مورخین دنیای قدیم قرار
نگرفته است. هرچند به صراحت ادعای
مصریان را نفی کرده و او را حاصل بیرون
& کوروز» یا «کاساندانه» دختر «قره
اسب» از خاندان هخامنشی
می‌داند. (۱۲)

«کبرچیه» پس از ورود به مصر چون
کوروز که به عبانگاه بابل قدیم نهاد و
به عبادت «بل» پرداخت، او هم در مورد
گلو مقدس مصریان چنان عمل نمود، او
نخستین کسی بود که تاش را روی تابوت
سنگین يك گاو آپیس گذاشت، و
نخستین کسی بود که واداشت تابوت را از
يك تخته سنگ شاهانه سنگ سملق
خاکستری رنگ به نرانشند. روی آن جمله
شاهانه‌ای کسه مصریان به آن خو گرفته
بودند کنده شده بود: «هوروس سامتودی
شاه مصر بالا و پائین مستوره» (پسر «د»
کمبوجی، همیشه رسد مانند او برای
یادمان بلوش، آپیس- اومیریس، تابوت
از سنگ سملق ساخت، که شاه مصر بالا
و پائین، مستوره، پسر «د» کمبوجی، که
رسدگانی، پادشاهی، بخت خوب،
تلدیشی، شادمانی همه به او داده شده،
که چون شاه مصر بالا و پائین جاودان
نمایان است، هدیه نمود.» (۱۳)

رفزار «کبرچیه» در مصر موزه ستایش
مصریان بوده است. در نوشته‌ای به خط
هیروگلیف که هم‌زمان با اشغال مصر
نوسط سربازان پارسی، بر مجسمه‌ای
متعلق به شخصی به نام «اوجی‌گورست»
نوشته شده چنین آمده است: ... وقتی
که «کبرچیه» شاه بزرگ، شاه نعم ممالک
به مصر آمد و با او آسیای های هر مملکتی
بودند. او در این مملکت به تمامی عرض
آن سلطنت یافت... او پادشاه بزرگ
مصر و ممالک الرقاب بزرگ تمام ممالک
گردید... من تمامی آنچه را که واجعب
و عظمت حاجگاه «نیت» بعضی آسمان و

مرد زن، که در معبد مزبورید و عظمت
«نجات بیوتی» مفسر پادشاه است،
به اعلیحضرت آمورست. این اسرار تمام
خدایان است. من از کبرچیه، پادشاه
مصر علیا و سفلی، تمنی کردم،
آسیای ها را که در معبد «نیت»
نشسته‌اند، از آنجا بیاوند. تا این معبد،
مقام مقدس خود را از نو بیابید...
اعلیحضرت امر کرد و آنها را از معبد «نیت»
راشند و خانه‌های، که در آن ساخته
بودند خراب کردند... اعلیحضرت فرمود،
معبد را بشیند و مردان آن، کاهنان
کنیک را برگردانند... وقتی که کبرچیه
پادشاه مصر علیا و سفلی به «سائیس»
فرآمد خود اعلیحضرت به معبد «نیت» رفت
و در مقابل عظمت «نیت» که بزرگتر از همه
است به خاک افتاد، چنانکه پادشاهان
مصر به خاک می افتادند، بعد او به افتخار
«نیت» که بزرگتر از همه است به خاک
افتاد، چنانکه پادشاهان مصر به خاک
می افتادند، بعد او به افتخار «نیت»
بزرگ، مامو خدایان که در «سائیس»
مسکن دارد، قربانیهایی بزرگ او هر چیز
کرد، چنانکه پادشاهان سابق
می کرد... (۱۴)

نوشته فوق دقیقاً اعمال و رفتار
کوروز را در بابل تداعی می‌کند.
«کبرچیه» در مقابل خدایان مصر، زانو بر
زمین می‌نهد، حال چگونگی به یکباره
تبدیل به مجنون درنده خو شده و دست
به اعمال خلاف و ناشایست می‌زند؟!
نوشته‌های مورخین باستان درباره
«کبرچیه»، با نوشته «مصری» مغایرت دارد،
آنجا مسلم است یکی از دو منبع عبری
باید از راه ثواب به دور افتاده و وقایع را
دیگرگون جلوه داده باشند. «اوجاز
گورست»، وقایع را در زمانی که «کبرچیه»
در مصر حضور دارد بر سنگ می‌نگارد و
«هرودوت» نزدیک به هشتاد سال بعد
ندون تاریخ خود را به انجام می‌رساند

روسی را پست سر داد و حیثیت مایه
به دلایل متعدد می‌تواند تحریف و دگرگون
شده باشد. مضافاً بر آن طی هشتاد سال
تغییراتی عظیم در ایران صورت می‌گیرد،
سلطنت از فرزندان کوروز گرفته شده،
به شانه «دیگری» از خاندان هخامنشی
منتقل می‌شود. این جایگاهی اگر چه
ظاهراً بدون خون‌ریزی انجام شده ولی
بدون دودسرم هم نبوده است.

بنابر نوشته «داریوش» در «ایستون»
از شرق تا غرب امپراتوری «ایران» علیه او
سر به شورش برپا دارند. مشرین یکی
به دنبال دیگری منکوب می‌شوند و کثیر
می‌بینند. «داریوش» فتح نامه خود را بر
بلندای کوه «پستان» به یادگار می‌نهد.
در این سنگ نوشته به «کبرچیه» و
سرنوشت او اشاره شده است که بعداً
به ذکر آن می‌پردازیم.

اما یکی از مسائلی که علیه «کبرچیه»
مطرح است، قتل آپیس گاو مقدس
مصریان است. همان‌طور که گذشت
اسناد و مدارک موجود دلالت بر رعایت
احترام نسبت به مقلدات مصری را دارد
آنچه را که هرودوت نقل می‌کند، دقیقاً
خلاف نوشته «اوجاز گورست» می‌باشد.

در موقع بازگشت «کبرچیه» به
«مفتیس» خداوند آپیس بر مصریان
ظهور کرد. همینک ظهور او اعلام شد
مصریان لباسهای فاخر پوشیده و به شادی
و سرور مشغول شدند. «کبرچیه» شادی
مصریان را علت شکست و تامل خود در
تصرف حیثیت می‌نگارد. کاهنان گاو را
به نزد او می‌آورند. سپس «کبرچیه» بر سر
خشم آمده و فربه‌ای با خنجر بر حیوان
وارد می‌سازد. چند روز بعد گاو از این
زخم تلف می‌شود. (۱۵)

اسناد و مدارک به دست آمده حاکی
از آن است که در نهمین سال سلطنت
«کبرچیه» و هنگامی که سرگرم لشکرکشی
در انبوس بود این گاو می‌مرد و احتمالاً

به دستور «دژیجه» ساخته می‌شود به این
آبیس تعلق داشته است. (۱۶) و گلو
آبیس دیگری که پس از آن مورد پرستش
قرار می‌گیرد تا چهارمین سال از سلطنت
داریوش رتبه برده است.

هرودوت قتل آبیس را همزمان با لوح
جنون در «کبوجه» می‌داند، تا این زمان
نشده‌ای به جنون در او نبوده است. مورخ
یونانی برای توجه گفته خود بازگشتی
به گذشته دارد و به چگونگی قتل بردها
می‌پردازد.

«بردها» که همراه و همسر «کبوجه»
در لشکر کشی به مصر بوده است. مورد
حسد قرار می‌گیرد. ماجرا از این قرار
است که پس از فتح مصر، «کبوجه»
جهت دسترسی بر واقعیت، «چمتزوری»
مملو از گوشت پخته که جهت رهگذران
مها شده و بنام «خوان آفتاب» معروف
است. عده‌ای نمکپنده را با هدایایی
به لبیب می‌فرستد طی مردم آن سرزمین بی
به‌رسالت آن عده برده از این رو پادشاه آن
سرزمین آنها را از کشور خود بیرون می‌راند
و ضمناً کسلی را هم به آنها می‌دهد تا
به کبوجه پادشاه پلوس برسانند و
می‌گوید: اگر وقتی پلوس ما نرسانند
به آسانی کمانهایی به این اندازه را به کشند
پادشاه پارس می‌تواند با سپاهی بیشتر
به جنگ حبشیان مغربی بیاید.

این کمان به‌نزد «کبوجه» آورده
می‌شود و تنها پاریس که نرسانست نه کمان
را بکشد «بردها» برادر کوچکتر «کرسه»
بود. شاه با دیدن این قدرت به خشم آمده
و برادر را روانه پلوس می‌سازد. (۱۷)
افسانه پردلزی و خیال پائی هرودوت باز هم
ادامه یافته به این صورت که، «کبوجه»
پس از بازگشت اجباری «بردها» در خواب
می‌بیند که، چاهپازی از راه رسید و خبر داد
که بردها بر تخت سلطنت جلوس کرده و
سر او به آسمان رسیده، وی بر خود بیمناک
شد و ترسید که سیادا برادرش او را بکشد و

«پراگراسب» را که مورد اعتماد و بیس از
تمام پارسها به‌وی وفادار بود به پارس
فرستاد. تا او را هلاک کند. «پراگراسب»
به شوش رفت و بردها را بگفت. بعضی
می‌گویند او را به بهانه «شکر با خود برد»
بعضی دیگر می‌گویند که وی را به دریای
«لریتره» برد و در امواج آب افکند. حال
باید دید که «پراگراسب» کبست که بنا بر
نوشته هرودوت عمل انجام مقاصد شوم
«کبوجه» قرار می‌گیرد!

«پراگراسب» طرف اعتماد او و مأمور
انتقال قضاغسهای مردم به پادشاه بود.
فرزندش آبدار کبوجه و مقام او نیز مانند
پلور عالی بود. (۱۸)
ظاهراً هم باید «کبوجه» انجام
کارهای مهم و پنهانی خود را توسط
اشخاصی چنین به انجام رساند، تا پرده از
رایش کنار نرود. وی (پلور تاریخ)
در ذکر وقایع عواطف و احساسات انسانی
را به هیچ روی مد نظر قرار نداده و احتمالاً
شنبه‌ها را اگر می‌طرفانه قضاوت کرده
باشیم به همان صورت ضبط کرده است.
از این رو در ادامه «این بند آورده است
که: «کبوجه» روزی هنگام صحبت با او
چنین گفت: «پراگراسب» پارسها فرمانروا
من چگونه قضاوت می‌کند و چه

می‌شود و می‌گویند:
وی پاسخ داد: سرور من ترا فراوان
ستایش می‌کنند. اما فقط از حث
شراب‌خواری معتقدند که نو زیاده افراط
می‌کنی.

کبوجه از پاسخ پراگراسب متغیر
می‌شود و می‌گوید:
هم اکنون تشخیص ده که آیا پارسها
راست می‌گویند و یا خود آنها هستند که با
این سخنان دیوانگی خود را نشان
می‌دهند. فرزند خود را که در اطاق مجاور
ایستاده است بنگر. اگر نیز من به قلب او
اصابت کرد معلوم خواهد شد که پارسها
اشتباه می‌کنند اما اگر نیز من به هدف
نرسد تو می‌توانی مدعی شوی که پارسها
حق دارند و عقل من زایل شده، این
سخن به گت و کمان خود را کشید و طفل
را نشانه گرفت. طفل بر زمین
غلتید... (۱۹)

«پراگراسب» که مأمور قتل بردها
می‌گردد همین شخص است که فرزندش
به آن شکل در جلوسش به قتل
می‌رسد و هنوز به‌وی نعمت خود وفادار
است و با تحریک قاتل فرزندش، دست به
جناحت زده «بردها» چهره دوست داشتنی
فرزند «کوروش» را به قتل می‌رساند.



شوش - کاخی که پادشاه - پیکرهای از سردار هخامنشی

البته باید توجه داشت که قتل «برده‌ها» نمی‌تواند آتش کینه «پراگازاسپ» را خاموش سازد، چون برده‌ها نه به عنوان برادر کبوجیه، بلکه به صورت دشمنی، مورد کینه «کبوجیه» قرار گرفته است و به وسیله او به قتل می‌رسد و ماجرای این قتل همان‌طور که «کبوجیه» خواست است سالها مسکوت باقی می‌ماند.

این بود آنچه که هرودوت درباره «قتل برده‌ها» ذکر کرده است. اما سند دیگری در دست است که زمان قتل برده‌ها را بدون ذکر جزئیات آورده است و زمان ثبت آن هم بسیار فزاینده و در عین حال به زمان قتل برده‌ها کاملاً نزدیک است. وقایع نگار کسی نیست جز داریوش که اکنون جانبدار «کبوجیه» است که شرح وقایع سالهای اول سلطنت خود را بر شیخ کوهی در بنستان به یادگار نهاده است.

داریوش شاه گوید: این (است) آنچه به وسیله من کرده شد پس آنکه شاه شدم کبوجیه نام پسر کوروش از نخمه ما او اینجا شاه بود.

همان کبوجیه و برادری بود بردی نام از پلک مادر (و) پلک پدر با کبوجیه. پس از آن کبوجیه آن بردی را بکشت، به مردم معلوم نشد که بردی کشته شده پس از آن کبوجیه و همپای مصر شد... (۲۰)

داریوش در کتیه «پیشون» به روشی زمان قتل برده‌ها را قبل از عزیمت کبوجیه به مصر می‌داند. اما چگونگی قتل را شرح نمی‌دهد و معلوم هم نیست که علت قتل چیست و قتل توسط چه شخص صورت گرفته است و توضیحی هم درباره «بنه‌ان» کاربهای پس از این قتل داده نمی‌شود که در جای خود به آن اشاره می‌شود.

ماجرای برده‌ها را «کتزیاس» طبیب دربار هخامنشیان هم به تفصیل شرح داده که مشیرالدوله آثرا در ایران باستان آورده است: (۲۱)



سور روی آرمگه داریوش

را که نامش سپنت دات بود به خاطر تقصیری تشبه می‌کند. مخ به قصد انتقام نزد کبوجیه می‌رود و برادر را منته به توطئه چینی علیه او می‌سازد. نای ناگه سارس با وساطت مادریش (آسی تیس) از مرگ نجات می‌یابد تا آنکه سپنت دات به کمک کبوجیه می‌آید و از شباهت خود با نای ناگه سارس استفاده کرده و با خراب کردن خون گاو به برده‌ها سوءنقد علیه او به‌شمار می‌رود. (۲۲)

کتزیاس دقیقاً اشاره‌ای به زمان قتل ندارد، ولی چنین به نظر می‌آید که قتل قبل از عزیمت کبوجیه به مصر صورت گرفته باشد از این رو نوشته «کتزیاس» با داریوش از نظر زمان وقوع قتل همسویی کامل دارد. وی مطلبی که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که داریوش در زمان وقوع قتل باید عضری از اعضاء دربار هخامنشی بوده و احاطه کاملی بر وقایع داشته باشد. اما می‌گوید: به مردم معلوم نشد که بردی کشته شد. مردم را می‌توانیم به‌در صورت تعبیر کنیم. نخست به آن صورت کلی داده و بگوئیم هیچ‌کس می‌تواند برده‌ها نبرد. نه درباریان و نه مردم عادی و معمولی پارس. دیم آنکه

دورباریان را مشتاق از طیفقت فرو دست بدانیم. اگر چنین باشد، پس داریوش وقوف کاملی بر چگونگی قتل داشته است. از این رو، بطور اختصار باید در نوشته «پلند» خود این راز را فاش می‌ساخت و نقشه «تاریک» و مجهول را در تاریخ باقی نمی‌گذاشت.

ما مسئله را به این شکل مطرح می‌سازیم، با این فرض که اگر یکی از دو روایت عنوان شده از جانب هرودوت و با کتزیاس صحیح باشد، دلیلی وجود ندارد تا داریوش از عنوان ساختن آن خودداری کند و صرفاً به آن جمله کوتاه اکتفا نماید.

مهمتر آنکه براساس نوشته «کتزیاس» این سپنت دات مخ است که با نایزنگ، کبوجیه را سوسه کرده و مجاب به دستور فرمان قتل برادر می‌سازد. اگر واقعیت این بود، داریوش نمی‌توانست از ذکر آن خودداری کند. چون مخی را که آلوده به خون یکی از اعضاء خاندان هخامنشی بود از ابتدا باید معرفی می‌کرد و چگونگی ماجرا را قبل از آنکه خود را به عنوان برده‌ها معرفی نماید شرح می‌داد. بنابراین ماجرای او را که کتزیاس شرح می‌دهد حتمی زمانی پس از داریوش ساخته و پرداخته شده باشد. چون در غیر این صورت داریوش باید به‌ذکر آن می‌پرداخت. به راستی واقعیت چیست و افسانه «مرگ برده‌ها» چه زمانی ساخته شده است؟

همان‌طوری که گلشتت داریوش به هیچ روی اشاره‌ای به چگونگی قتل برده‌ها ندارد، آنچه را هم نزدیک به یک قرن بعد هرودوت و کتزیاس عنوان نموده‌اند باید سالها پس از مرگ برده‌ها و به سلطنت رسیدن داریوش و فرزندانش ساخته و پرداخته شده و به‌مورخین یونانی رسیده باشد. کتزیاس مطالبی را نقل می‌کند که در دربار هخامنشی شنیده و به‌عنوان واقعه‌ای راستین در شرح وقایع ایران در

پنهانکاری است؛ چرا که بنا بر نوشته کتیراس، کیوچه قبل از لشکرکشی به مصر دست به خون برآوردن می‌آید و مدت پنج سال تمام عوامل به نفع پنهانکار و با پنهانکاران پیش می‌رود.

بر اساس نوشته کتیراس، کیوچه قبل از لشکر کشی به مصر فرمان قتل بردیا را صادر می‌کند و مدت پنج سال این واژه در یزید باقی می‌ماند. بردیای دروغین که افسانه واژه نسخه برابر اصل است، طی پنج سال در دربار و حین حوسرا و بین نزدیکان خود به سر می‌برد. تا بازگشت کیوچه از مصر و مرگ مشکوک او همچنان این واژه سر به مهر باقی می‌ماند. اما مرگ کیوچه پنهانکاران را رسوا و ماجرا را آشکار می‌سازد.

کتیراس در جنگونگی وقایع مربوط به بردیا می‌گوید: پس از آن سبب دلت لیباس شامزاده مقتول را پوینده در علاء عام ایستاد، تا همه بدانند، که او زنده است. نه در سایرین از این قضیه مطلع شدند و نه مادر کیوچه، ولی سه نفر از محارم نزدیک شاه یعنی «آرتاسیراس، بیگ پنه» پادشاه آریا و «ابک بات» از قضیه مطلع بودند. . . . پس از آن کیوچه مطمن شده مع را به بجای شاهزاده مقنوسول به حکومت باختر و هرات فرستاد و مردم ایالت مرور نهمیدند که والی سببشان به قتل رسیده است. پنج سال در این اشتباه گذشت، تا آنکه روزی خواجه «اس ب نه» نام که به حکم مع سببازات شده بود، گریخته، نزد «اس نیس» مادر کیوچه رفت این واژه را فاش کرد.

قصه پردازی در این مورد به قدری ناشایسته انجام شده که پس از خواندن این سطور بلافاصله سزاها برای خواننده مطرح می‌شود.

- ۱- نقش سه نفری که آگاه و آشنا به قضیه قتل بردیا بودند، چیست؟
- ۲- این خواجه، جنگونه بی پرداز

است.

۳- آس نیس طی پنج سال چگونه از مرگ فرزند آگاه نشد، نه هم در شرایطی که زمان در دربار هخامنشیان به دیسه چینی و نیرنگ بازی شهره بودند و تمام خواجگان و خنعه دربار و در اختیار خود داشتند؟

هرودوت دستی دور بر آتش داشت و تعبیر و تفسیر یونانیان و مصریان را از جریان بردیا ضبط کرده است و برخلاف نوشته داریوش، بردیا را همراه و همگام با کیوچه روانه مصر ساخته است. این مسئله قاعدتاً نمی‌تواند صحت داشته باشد چرا که کیوچه باید پس از عزیمت خود از ایران کسی را جهت جانشینی، تنظیم و تمشیت امور در ایران باقی می‌گذاشت. این شخص چه کسی بهتر از بردیا می‌توانست باشد.

آنچه را که کتیراس در مورد بردیا ثبت کرده است بیشتر به واقعیت می‌توانست نزدیک باشد. ولی طرح نوشته در بیان وقایع چنان ناشایسته به هم بافته شده است که از ابتدا غیرواقعی جلوهگر می‌شود. به راستی چه داری در این قتل وجهی دارد که همه «اولیان» و «چهار نفوس» ساخته و از بازگو کردن واقعیات سرپوشی کرده‌اند؟

این تنها بردیا نیست که در حاله‌ای از اسرار از صحنه خارج می‌شود، بلکه برادر بزرگترش کیوچه نیز که در زمان حیات کوروش مدتی شاه بابل بود و هنگام لشکر کشی‌های او به عنوان ولایتعهد زمام امور را در دست داشت و پس از کوروش در فتح مصر ثابت کرد که جانشین لایقش برای او بوده، بک باره دچار صرع شده و هنگام بازگشت به ایران در صحنه‌ای عجیب، زخم برمی‌دارد و پس از مدتی چشم از جهان فرو می‌بندد. هرودوت به شرح ماجرا این چنین می‌پردازد:

«در برادر مع که یکی از آنها به بردیا شبیه بود از غیاب کیوچه و فقدان بردیا استفاده کرده و برادر کوچکتر خود را بجای

می‌فرستد تا حکومت او را بشازت دهند، یکی از این فرستادگان در محلی به نام اکباتان نزدیک شام یا لشکرهای کیوچه برخورد نموده و زمان پادشاهی بردیا را ابلاغ می‌کند. . .

قبلاً گذشت که فرزند «پراگراس» هم به دست کیوچه به قتل رسیده بود.

پراگراس به فرستاده می‌گوید: ای آدم خائف! اگر جانت را دوست داری بهتر است راست بگویی، آیا خود «سمردیس» این دستور را به تو داده است یا یکی از زیر دستانت؟ مردک جواب داد از وقتی که پادشاه «کیوچه» به سفر رفته است من هیچ وقت «سمردیس» فرزند کوروش را ندیده‌ام، مع که مباشر امور دربار تعیین شده بود این پیام را به من داده است. این حرف او عین حقیقت بود سپس کیوچه اظهار داشت بنا بر این پراگراس تو در اجرای فرامتن قصوری نکرده‌ای و بر تو ملامتی وارد نیست. ولی آیا می‌دانی به کورس چه کسی ممکن است نام سمردیس بر خود نهاده و فد من برخاسته باشد؟ پراگراس جواب داد: اعلیحضرتا گمان نمی‌کنم حقیقت امر این باشد که شورشیان دو مع برادر باشند. . . . (۱۳)

کیوچه برافشته شده و با شتاب پای بر رکاب نهاده و بر اسب می‌جهد، در این هنگام، اختلاف پنجر می‌افتد و بنه «بران» در رانش فرو می‌رود. هرودوت ادامه داده می‌گوید: این واقعه را قبلاً پیشگوش کرده بودند. بیست روز بعد از این زخم می‌میرد و امپراتوری گسترده‌ای که کوروش بنا نهاده بود بدون وارث باقی می‌گذارد (۱۴)

کتیراس واقعه را به شکل دیگر و در بابل ثبت نموده است. او می‌گوید که کیوچه روزی در بابل هنگام قطع شاخه‌ای، تپه پنجر در رانش فرو می‌رود و چند روز بعد از آن زخم می‌میرد. (۱۵)

حال به راستی واقعیت این بوده و حوادث باید این چنین شکل می‌گرفت تا

هخامنش مستقل می شد؟

شاهی را که هرودوت و کتزیاس مورد استفاده قرار داده اند به هیچ روی نمی شناسیم، ولی همان طور که قبلاً گذشت کتزیاس چون مدتها در دربار دو تن از شاهان هخامنشی بوده این احتمال وجود دارد. آنچه را که از گذشته ذکر کرده است، اصطلاحاتی است که از دربار هخامنشی کسب کرده باشد. درحقیقت طی يك قرن ماجرای 'کبرجیه' به این صورت ساخته و پرداخته شده است.

آنچه مسلم است 'کبرجیه' پس از عدم کامیابی در تسخیر حبشه، مصر را ترك می گوید و روانه ایران می شود. همان طوری که گذشت قبل از آنکه قدم به خاک ایران بگذارد در اثر سانحه ای به قتل می رسد. واقعه به هر شکل و صورت به دور از چشم و گوش داریوش نمی تواند واقع شده باشد. چون داریوش در فتح مصر از نیرواندازان خواه 'کبرجیه' بوده است (۲۴)

حالا باید دید، چرا داریوش سعی در اختفای چگونگی قتل را دارد. درحالیکه همان طور که گذشت دو تن از مورخین چندین دهه بعد هر کدام به شکلی به چگونگی قتل برده و کسریج پرداخته اند. مکتوم نگاه داشتن ماجرای چگونگی قتلها توسط داریوش به چه دلیل صورت گرفته است و چرا به عنوان مفقوده ای بر تلاش خود در به دست آوردن قدرت از آن استفاده نشده است.

داریوش شاه گوید: این (است) آنچه به وسیله من کرده شد. پس از آنکه شاه شدم کبرجیه نام پسر کوروش از نخبه ما او اینجا شاه بود. همان کبرجیه را برافری بود بردی نام از يك مادر (و) يك پدر با کبرجیه. پس از آن کبرجیه آن بردی بگشت. به مردم معلوم نشد که بردی کشته شده (۲۷)

داریوش شاه گوید: پس از آن مردی

برخاست کوهی (ات) (ارگدریش) نام چون از آنجا برخاست چهارده روز از ماه و بخت هفدوبه - مریس، گذشته بود. او به مردم چنان دروغ گفت (که) من بردی پسر کوروش برادر کبرجیه هستم. پس از آن مردم همه از کبرجیه برگشته به سری او شدند. هم پارس هم ماد هم سایر کشورها و شاهی را از او برای خود گرفتند. نه روز از ماه گرم بد (ژوش - ژوبه) گذشته بود آنگاه شاهی را برای خود گرفت. پس از آن کبرجیه به دست خود مرد.

کبرجیه به دست خود مرد همان است که هرودوت و کتزیاس با شرح و تفصیل و در دو نقطه جغرافیائی و به دوگونه زخمی شده و از آن زندگی را بلرود می گوید. آیا واقعیت این است و به همان شکل، کبرجیه از زخمی ناخواسته و خونریز مرد است؟! چنین زخمی مهلك، بیامستی چرا در چنین نقطه محرمی باید بر او وارد آید و غاصبی از غیبت او و فقدان برادرش استفاده کرده و حکومت ایران را به چنگ آورد و شاهراً حکومتش هم با تأیید و حمایت طبقات فرانس که اداره زندگی مردم جامعه آن روزگار را در دست داشتند برقرار کرده است.

بروز وقایع بعدی همه چیز را در این دوره مشکوک جلوه گر می سازد. براساس نوشته داریوش در بیستون و وقایع ثبت شده توسط هرودوت و کتزیاس، صحنه ای بلاسراخ، شاهسرا برای داریوش فراهم می آید، تا به جای فرزندان کوروش که اکنون وجود ندارند بر اریکه سلطنت تکیه بزنند. البته نباید فراموش کرد که در همین مقطع از زمان ویشتاب براساس نوشته داریوش در بخشی از ایران شاه بوده است، سال چنانچه فرزند دکوری از کوروش و فرزندان او بجای نمائنده باشد باید اوزنک شهریارای ایران بر تارك ویشتاب قرار گیرد.

ویشتاب، پدر ویشتاب ارشام، پدر ارشام آریامین، پدر آریامین پیش، پدر پیش پیش هخامنش بود (۲۸)

داریوش شاه گوید: بدین جهت ما هخامنش خوانده می شویم (که) از دیوهاگان اصیل هستیم. از دیوهاگان نخبه ما شاهان بودند. (۲۹)

داریوش شاه گوید: هشت (تن) از نخبه من شاه بوده اند. من نهمین (هستم) ما نه تن پشت اندر پشت شاه هستیم. (۳۰)

در چنین شرایطی وقتی به گذشتگان خود مراجعه می کند، با غرور از شاهی آنها نام می برد پس اگر سلطنت و شاهی آنها مورد قبول طبقات ممتاز جامعه پارتسی بوده است. باید سلطنت به ویشتاب می رسید. اما عملاً این طور نیست. چرا که از مرگ کبرجیه و ماجرای قتل 'کتومت'، داریوش سلطنت را به چنگ آورد.

انتقال سلطنت به سادگی صورت نمی پذیرد و داریوش به تنهایی قادر به این جابجایی نیست در سنگ نوشته بیستون و همچنین نوشته های هرودوت و کتزیاس به جز داریوش نام شش تن دیگر از بزرگان و شاید سران اقوام و قبایل تابع حکومت پارس را نام می برد. ... ده روز از ماه با گیادنیس (سپتامبر - اکتبر) گذشته بود. آنگاه من با چند مرد کومات مع و آنهاهی را که برترین مردان دستیار (ای) بودند کشتم. (۳۱)

این شش نفر عبارتند از:

- ۱- واپتاران، منسوب به يك خانواده معروف اگرچه داریوش موافق از فرزندان او و همسرانش در قتل مسردوس را به آبنندگان (شاهان) نوبه می کند ولی علی رغم نوشته و فرمان خود، او را به قتل می رساند.
- ۲- و آتاشاه که از دودمان هخامنشی

بود و خاندان وی از طرف داریوش به ارضی به عنوان هدیه در کاها دویک مفتخر شده بودند. در میان سنگ نوشته های شوش علاوه بر نام داریوش، نام آرتانانه هم دیده می شود. خواهر او کاساندان، همسر کوروش بود و دختر او به عقد داریوش و خواهر داریوش بزوییت او درآمد.

۳- «گبیری» از يك خاندان معروف به نام «پاتیس خوری» بود. دخترش در عقد و نکاح داریوش قرار داشت و خودش خواهر داریوش را بزوییت اختیار کرده بود. در زمان داریوش سر کرده «نیزه داران» پادشاه به شمار می رفت. در نقوش برجسته نقش رستم وی در سمت چپ تخت داریوش قرار دارد.

۴- «ویداریا» او نیز از يك خاندان معروف بود. به مناسبت شرکت در قتل بردبا حکومت موروثی ایمنستان به وی تفویض گردید.

۵- «ایدماتیش» اطلاعات ما در مورد او صرفاً مبتنی بر سنگ نوشته «بیستون» است. از این رو شاید ضمن جمله «بر کاخ بردبا کشته شده باشد».

۶- «بغا بوخش» در زمان کوروش دوم (کبیر) ساتراپ عربستان بود و در زمان خشایار شاه اول حکمرانی موزی بابل به وی اعطاء شد. (۲۲)

- داریوش شاه گوید: اینها (هند) مردانیک چون من کجوات میخ را که خود را بردی می خوانند کشتم. در آن موقع در آنجا بودند. در آن موقع این مردان همکاری کر دند. همنستان من (بودند) (وردفرستا) نام پسر (ایسپان) پارس: (اوشان) نام پسر (لوش) پارس: (گ و برو) نام پسر (مردوش) پارس: (ویلدون) نام پسر (بگاییکسان) پارس: (بک بوخش) نام پسر (داتو و هدی) پارس (ایدمتیش) پارس (دهنای) پارس (۲۳)

وقایع اولین سالهای سلطنت داریوش گویای این مطلب است که قیامتهای علیه او در ساتراپ نشینهای مختلف صورت گرفته است. آنهایی که داریوش را یاری دادند بر اساس مندرجات فوق از سران قبایل پارس هستند. تلاش این جمع، تلاش است جهت به دست گرفتن قدرت و تمرکز آن در پارس. کوروش و کبیرچه، در عین پارس بودن به خاندان شاهس ماد هم بستگی تربیت داشتند. دختر «اخترو بگو» ملقب کوریش بود و قیام کوروش هم تهاجمی علیه سرزمینهای ماد نبود، بلکه طغیانی بود در خاندان سلطنت.

هرچند در ذکر لشکر کشی های ماد به سرزمین پارس می گوید که: «لشگری که جهت سرکوب و طغیان پارسیان به سر کیدگی کوروش بپاشیده بود، لشکریان ماد به صف دشمنان می پیوندند و از کوروش حمایت می کنند» (۲۴) کوروش نه به صورت يك دشمن، بلکه به صورت چهره ای جلید و جوان از يك خانواده سر به شورش برمی داید.

در سال ۵۵۰ پیش از میلاد «اخترو بگو» خود در واس فرای مادی قرار می گیرد و در نبرد فرای او به هزیمت رفته، خود به اسارت کوروش فرمی آید. بر اساس نوشته «هریودتس حکومت «استیاک» یا «اخترو بگو» با ناراضی مردم روه رو بود. از این رو این جابجایی به آسانی و بدون قیام و درگیریهای بعدی صورت می پذیرد؛ اما داریوش چنین شرایطی را ندارد. او هیچ گونه بستگی و پیوندی با مادها ندارد و رسماً خود را هشتمین نفر از خاندان هخامنشی می داند که به شاهی رسیده است.

حوالی سال ۱۲۹۹ در شهر همدان دو لوح زرین به دست آمد که یکی از آنها به آریارمن و دیگری به ارشام تعلق دارد، السواص فوق اینها به موزه ملی فروخته

می شود و دیگری از يك کلکسیون خصوصی در آمریکا سرد می آورد که در فاصله سالهای ۵- ۱۲۲۰ به وسیله دولت ایران خریداری می شود لوح «آریارمن» قدیمیترین متنی است از فارس ماستان که تاکنون کشف و شناخته شده است. متن این لوح چنین است:

آریارمن شاه بزرگ شاه شاهان شاه پارس پسر پیش پیش شاه نوه هخامنش آریارمن شاه گوید: این کشور پارس که من دارم دارای اسبان خوب و مردان خوب (است) خدای بزرگ اهورمزدا (آسرا) به من عطا فرمود. به خواست اهورمزدا من شاه در این کشور هستم. آریارمن شاه گوید اهورمزدا به من یاری ارزانی فرماید. (۲۵)

متن دومین لوح

ارشام شاه بزرگ شاه شاهان شاه در پارس پسر آریارمن شاه هخامنش ارشام شاه گوید: اهورمزدا خدای بزرگ که بزرگترین خدایان (است) مرا شاه کرد او کشور پارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب (است) بمن عطا فرمود. به خواست اهورمزدا این کشور را دارم. مرا اهورمزدا پیاپاد و خاندان مرا و این کشور را که دارم پیاپاد. (۲۶)

آنچه در سنگ نوشته «بیستون» توسط داریوش ادعا شده است در دو لوح «آریارمن» و «ارشام»، مورد تأیید قرار می گیرد. اما به راستی الواح فوق به چه دلیل باید در همدان یا اکیانان پادشخت ماد به دست آید؟ چرا که بر اساس سنگ نوشته «بیستون» مورخین که پس از داریوش به شرح وقایع این زمان در ایران پرداخته اند، آریارمن و ارشام هر دو در پارس شاه بودند و طبیعتاً باید الواح یادگار آنها هم در سرزمین

نعت حکومستان نگهداری می شد!

اما قبیل از آنکه بحث در مورد انواع فوق و ارتباط آنها با بحث اصلی ما روشن شود، باید اضافه کرد که ظاهراً قدیمتر از سنگ نوشته بیستون تا زمان کشف نوشته های منسوب به «آریامنه» و «ارشام» نوشته های کوروش در پاسارگاد است که به خط میخی و به زبان فارسی باستان بر روی دو تا از جرزهای کاخهای عمومی و خصوصی به یادگار نهاده شده است. مضمون آنها این چنین است:

من (هستم) کوروش شاه هخامنشی (۳۷) این کل نوشته ای است که از زمان کوروش هخامنشی از زمان سقوط «ارشنه» و «بگ» تا زمانس که داریوش به ماحصرای «سردیای دروغین» خاتمه می دهد به خط و زبان فارسی متداول در آن روزگار به دست آمده است.

باید توجه داشت که شاهان ماد با وجود پیروزیهای چشمگیری که در سط سرزمینهای خود از یک سو و خاتمه دادن به حرات سیاسی و نظامی آشور به دست آورده اند، شرح این وقایع و پیروزیها را بر صخره ای و با قطعه فلزی به یادگار نمی نهادند. این درست زمانی است که «ارشام» در ۶۱۵ پیش از میلاد به جای پدر بر اریکه شاهی تکیه می زند.

دقیقاً علت ساختن السواح «آریامنه» و «ارشام» به هیچ روی مشخص نیست و پیامی برای مردم زمان خود و همچنین آیندگان ندارد. در این الواح آنچه بیش از هر چیز جلب توجه می کند نشان دادن شجره النسب و دیگر موروثی بودن مقام شاهی در خانواده «آریامنه» و «ارشام» است که بعدها در سنگ نوشته «داریوش» در بیستون هم، جزو وجه و شکل را به کار برده اند و

نلهای گذشته «داریوش» شده است. حال جهت دستیابی برگزیده های به فراموش سپرده از سوی و نیز گذشته های تحریف شده از سوی دیگر، مسئله خط میخی که به فارسی باستان اکتسون معروف است و نوشته های «آریامنه»، «ارشام»، کوروش و «داریوش» به آن خط نوشته شده است مورد بررسی قرار می دهیم. السواح منسوب به «آریامنه» و «ارشام» تقریباً قریب به یک قرن قبل از سنگ نوشته «داریوش» در بیستون ظاهراً باید تهیه و به یادگار نهاده شده باشد.

خط این الواح و ترکیب هجاهای به کار رفته دقیق و به همان شکل و صورتی است که سنگ نوشته «داریوش» در بیستون است. یعنی این خط در زمانی که انواع فوق نوشته شده است به همان شکل و صورتی است که در زمان «داریوش»، کاتبین السواح و سنگ نوشته ها به کار می بردند. اما جای بسی تعجب است که در فاصله زمانی که الواح «آریامنه»، «ارشام» و «سنگ نوشته» «داریوش» نوشته شده است، کتب ای از کوروش بر دو نا از جرزهای سنگی کاخهای پاسارگاد تقریر شده است. این کتب بسیار کوتاه و موجز، با این مضمون نوشته شده است:

من هشتم کوروش شاه هخامنشی (۳۸) کوروش جهانگشا و پینانگذار امپراتوری هخامنشی، آنچه از خود به فارسی متداول زمان خویش به جا می گذارد همین جمله «کوتاه» است، آن هم با به کار بردن هجایی (ت) به جای (ش). حال چگونه چنین اشتباهی می تواند به وقوع پیوسته باشند. آیا اشتباه از کاتب و یا حجاز است؟ اگر حجاز و یا کاتب افرادی هستند که با خط و نوشته آشنایی

بایلی و عیلامی این کتب هم پیش می آمد، ولی این چنین نیست و آنچه را که به دو زبان و خط دیگر نوشته اند صحیح و بدون اشکال است. این اشتباه زمانی صورت می پذیرد که ظاهراً نزدیک به سه چهارم قرن قبل از آن همین نام به صورت صحیح در السواح «آریامنه» و «ارشام» به کار رفته است.

کوروش پس از تسخیر شهر بابل در (۵۳۸) پیش از میلاد جهت ملل گوناگونی که کشورشان تحت سیطره ایرانپان درآمده بود فرمانی صادر کرد که نسخه بایلی آن در سال ۱۸۷۹ میلادی از اسلالم شهر قدیمی بابل به دست آمد. این فرمان بر استوانه ای گلی نگاشته شده است.

چنین به نظر می آید که باید خط و زبان قوم فاتح هم در کنار خط و زبان قوم مغلوب قرار می گرفت. ولی متأسفانه این استوانه صرفاً به خط و زبان بایلی نگاشته شده است. با وجود کشف دهها محوطه مربوط به ملامها، خط و نوشته ای همزمان با «آریامنه» و «ارشام» به دست نیامد. از پلکان کوروش هم که بر اساس مندرجات استوانه فوق الذکر نوشته «هرودوت» کتبیاس که همه آنها تا هخامنشی در سرزمین انشان شاه بودند (۳۹) به دست نیامده است. همچنان که از خود کوروش هم جز همان کتب «پاسارگاد» نوشته ای به فارسی باستان دیده نشده است.

این تنها کوروش نیست که وقایع مهم زندگی خویش را بر صخره ای و یا لوسی ثبت نکرد، کیسوجه هم دست به چنین کاری نزد. به واسطی چه چیز می توان گفت؟ عسوزاده های پلزی کوروش از سرزمینی که پدرانش در آن شاه بوده اند، سخن می گوید ولی

این کوروش همان است که در بابل فرمان یا منشور آزادی ملل را صادر کرده و بر لوسی گلین به پادگار می نهد ولی هیچ سند و ملزکی را به زیان مادری و در میان قوم خود به پادگار نمی گذارد.

در سرزمین ماد و همزمان با «آریابون» و ارشام، هم خط و نوشته ای وجود نداشته است. طی کاوشهای چندین ساله در قلعه «زیرپه» دهکده «فهلانتو» (در چهل و پنج کیلومتری جنوب شرقی سبز) که آثار متعدد از هنر و فرهنگ «ماتنا و مادی» را عرضه کرده است هیچ نوشته و خطی که به این قوم هم تعلق داشته باشد به دست نیامده است. تنها نوشته «به دست آمده از محوطه های فرق» هیرودگلیفی است بر سائیه «سینی نقره طلاکوب» کشف شده از دهکده قاپلاتسو که امروز این شیئی به نام زیرپه معروف و معرفی شده است.

این خط نمی تواند از نیاپاطی با خط میخی و فارسی باستان داشته باشد. درحالیکه زمان ساخت این سینی براساس مشخصات هنری به کار رفته در آن در فاصله زمانی بین ۶۸۰ تا ۶۲۵ پیش از میلاد است. (۲۰) حال آنکه ارشام با فاصله یک یا دو دهه پس از سپری شدن زمان فرق نوانته است لوح یادمان خویشی را به وجود آورد. لوح منسوب به «آریابون» حداقل یک دهه جلوتر از ۶۲۵ پیش از میلاد ساخته شده است. حال با دو مطلب متمایز از هم رو به رو هستیم که ما را در انتساب الواح فوق به نیمه دوم قرن هفتم پیش از میلاد مردد می سازد.

نخستین نزدیک در تکامل خط فارسی باستان در زمان «آریابون» و «ارشام» است و دیگر کشف السواح فرق در منطقه جغرافیائی دور از حوزه «انتشار» فرماندمی آنهاست. قبل از آنکه علل کشف آنها براساس شواهد و وقایع مربوط به زمان کسریه، بردیا و داریوش، توضیح داده



چهره یک سرزمین هخامنشی

شود. در سال ۱۲۹۹ لوح «آریابون» و ارشام در کاوشهای غیر مجاز از تپه «هکمتانه» واقع در شهر همدان به دست آمده است. (۲۱)

اولین نوشته به موزه «برلین» و دوم به کلکسیونری به نام «مارسل ویدال» فروخته می شود. در فاصله سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۰ قسمتی از اشیاء متعلق به این کلکسیونر توسط دولت ایران خریداری و به ایران منتقل می شود. یکی از آثار خریداری شده یکی از دو لوح فوق است که به ارشام تعلق دارد. پس از عودت این آثار که عموماً به دوره «هخامنشی مربوط است. در محافل باستان شناسی ایران

شایعانی مبنی بر عدم اصالت اشیاء بر سر زبانها می افتد، لذا این مجموعه سالها سرگردان و بلا تکلیف در دست کارشناسان آثار باستانی می گشت تا شاید اصالت با عدم آثرا به ایالت رسانند. بالاخره پس از سالها شور و مشورت و بررسیها و آزمایشهای مختلف، اصالت آثار مورد

نظر به ایات رسید و نزدیکی در قدیم بودن آنها باقی نگذارد.

اما آنچه برای هئیت کارشناس بدون جواب باقی ماند علت کشف لوحهای «آریابون» و ارشام در همدان بود. البته در این زمینه مطالعات و بررسیهای مفصلی به وسیله «باستان شناسان» و زبان شناسان که با فرهنگ «دیرینه» ایران آشنائی کامل داشته اند صورت گرفته است. پاره ای همچون «هینس» علامت جداکننده واژه ها را در فارسی باستان به دو شکل معرفی کرده است. قدیمترین شکل جدا کننده علامتی «واژه مانند» (۲) است که در سنگ نوشته «بیستون» از چنین شکلی استفاده شده است. در ادوار بعد این واژه به یک علامت میخ مانند کج مبدل می گردد (۳) ظاهراً هم باید به همین شکل باشد، چرا که داریوش در سنگ نوشته «بیستون» وقایع سالهای اولیه «حکومت خود» و چگونگی فرو نشاندن شورشها را شرح می دهد.

آنچه وا که پس از این سنگ نوشته توسط داریوش و فروردان او نگاشته می باید همه از علامت جدا کننده کج استفاده شده است. در الواح «آریابون» و ارشام هم از علامت کج استفاده شده است. حال این سؤال مطرح است: اگر الواح فوق در نیمه دوم قرن هفتم پیش از میلاد توسط صاحبان اسی آنها به وجود نیامده باشند، در چه زمانی و به چه مقصد، ساخته شده اند. برای دستیابی به جواب این سؤال باید مجدداً به سنگ نوشته «بیستون» رجوع شود.

در ستون اول داریوش پس از معرفی خود و ذکر نام ممالکی که تحت حکومت او قرار دارند، ماجرای کیویچه و بردیا را شرح می دهد. در بند ۱۳ از ستون اول می گوید:

- هیچ کس یزای گشتن چیزی در باره

از آن می‌آید و امروزه از مدد خواستم.
امروزه با بمن یاری اودانی فرمود. ده روز از
ماه (باگیدانیش) گذشته بود. آنگاه من با
چند مرد آن کثومات مغ و آنها را با که
برترین مردان دستیار (ان) بودند کشتم.
دزی (سیک ی روسی) نام سرزمین
(سای) نام در ماد آنجا او را کشتم.
شاهی را از او منگاسدم. به خواست
امروزه از من شاه شدم (۲۲)

پس از این ماجرات که شورش در
ایران آغاز می‌شود. شورش از خوزستان
آغاز شده و به ساتراپیهای دیگر کشیده
می‌شود. داریوش براساس کنیه بیستون
مغی را که مذهبهاست جامعه در یاری و
عالم مردم را اغوا کرده و با ایجاد ترس و
وحشت پنج سال در غیبت کبوجه بر مردم
حکومت کرده است با کمک شش تن از
بزرگان پارس نامی می‌سازد و در چنین
شرایطی، به جای آنکه حکام و بزرگان،
همچنان که در زمان کوروش عمل کردند،
گردد به اطاعت داریوش نیز نهند. عملاً
چنین نگردند و قیامهای مکرر در انص
نقاط ایران صورت گرفت.

حال باید دید که چه مسائلی در این
مقطع از زمان اتفاق افتاده است که از
شرفی‌ترین تا غری‌ترین ساتراپ‌نشین،
علیه او قیام کرده‌اند در حقیقت قیام اقوام و
ملل مختلف که امپراتوری هخامنشی را
تشکیل داده‌اند، قیام است علیه
داریوش و هسگاسی که در سال ۵۲۵
کبوجه ایران را به قصد تسخیر مصر ترک
می‌کند و تا زمانی که خبر مرگ او منتشر
می‌شود، بیش از پنج سال گذشته است.
در این زمان هم کوچکترین گزارشی از
ناقرمانی و با آشوب در هیچ نقطه‌ای از
ایران ذکر نشده است. ولی داریوش دقیقاً
علافت نوشته‌های مورخین را در مند ده از
سنگ نرفته بیستون آورده است: پس از
آنکه کبوجه رهسار مصر شد مردم ناقرمان

شد هم در پارس هم در ماد هم در سایر
کشورها.

داریوش شاه گوید: پس از آن مردی
مغ بود کثومات نام او از (پیشی بلویدا
برخاست کرمی) است) (ارکلریش) نام
چون از آنجا برخاست چهارده روز از ماه
ویخن گذشته بود او به مردم چنان دروغ
گفت (که) من بردی پسر کوروش برادر
کبوجه هستم پس از آن مردم همه از
کبوجه برگشت به سوی او شدند هم پارس
هم ماد هم سایر کشورها شاهی را و برای
خود گرفت ۹ روز از ماه (گرم پد) گذشته
بود آنگاه شاهی را برای خود گرفت. (۲۳)
داریوش آنچه را که با عنوان دروغ از
آن یاد می‌کند استفسار شخص است
به جای کبوجه که او آن را مردی مغ معرفی
کرده است. این شخص خود را بریدا فرزند
کوروش معرفی کرده است و همه او را
به جانشینی کبوجه و آنکه فرزند دیگر
کوروش است پذیرفته‌اند چهارده روز از
آخرین ماه سال گذشته است که او علیه
کبوجه قیام می‌کند و مردم را دعوت
به اطاعت از خود می‌سازد. و در همین
روز از چهارمین ماه سال رسماً خود را شاه
می‌خواند. طی یکصد و سی و سه روز و تا
زمانی که خود را شاه خوانده است،
دو بار یان و اهل حرم و افراد عادی و عوام
نیرنگ و دروغ مردم مع و فرنی باند و گردن
به اطاعت او می‌نهند. تا بالاخره در
دهمین روز از هفتمین ماه سال داریوش با
نش تن از سران پارس وارد دربار شده و
جسمی از پازان او را به قتل می‌رساند (۲۴)
در اینجا مسئله قابل ذکر این است
که عامین سلطنت ظاهراً باید بدون
دغدغه خیال بوده باشند، چرا که وقت و
آمد افراد غیر اهل حرم در اطراف محل
زیست آنها به سادگی صورت می‌گرفت.
هرودوت در ساره این کنکاش از زمان
داریوش می‌گوید:

استحفظین وجود نداری زیرا اولاً در برابر
مردان در دین و مقام ما هیچ کس نیست
که از راه احترام یا به علت ترس دیهای کاخ
را ننگساید، من نیز شخصاً برای ورود
به کاخ بهانه‌ای معقول دارم. من خواهم
گفت که هم اکنون از پارس رسیده‌ام و
نقد دارم پیغام پدرم را به عرض رسانم
(بلند توجه داشت که وشتاب ساتراپ
همراه است و طبیعتاً اگر داریوش حامل
پیامی از جانب پدر باشد نمی‌تواند از
پارس آمده باشد)

هر جا که دروغ مصلحت باشد
(آنچه را که هرودوت به داریوش نسبت
می‌دهد دقیقاً خلاف آن چیزی است که
داریوش در سنگ نوشته بیستون از آن
برهیز کرده و دروغگو را نفرین کرده است)
در گفتن آن تردید نباید کرد (۲۵) آنچه را
که داریوش در مورد «کثومات» یا «بریدا»
دروغین عنوان کرده است ظاهراً مغایر با
حالات و حرکات او می‌باشد.

ردی که خود را به دروغ فرزند کوروش
و برادر کبوجه می‌نامد، بدون هراس در
فصری که رفت و آمد در آن برای سران
اقوام و قبایل پارس به راحتی صورت
می‌گرفت زندگی می‌کند و ظاهراً وحشتی
از افشای راز بزرگ خود ندارد و حتی این
موضوع با نوشته داریوش نمی‌تواند در پلت
جهت باشد.

داریوش شاه گوید: نیسود مردی نه
مادی نه هیچ کسی از تخمه ما که شاهی
را از آن کثومات مغ بایستاند. مردم شدیداً
از او ترسیدند که مبادا مردم بسیاری را که
پیش از آن بردی را شناخته بودند، بکشد.
بدان جهت مردم را می‌گشت که «مسراه
بشاسند که من بردی پسر کوروش
هستم (۲۶)

حال مردی که چنین در خوف و زجا
بسر می‌برد چگونه دیهای کاخ را باز
می‌گذارد تا هفت تن از سران و بزرگان
پارس به سواری او قدم نهند. واقعه کوچک

پشت. برپا به قتل رسیده و مردی که
ظاهراً شبه اوست در حالیکه سه نفر از
محدود نزدیک شاه یعنی «آزادسایس»،
بعیت پادشاه آریا و ایکسبات، از قفسه
صحنه چشند (۲۷) این سه تن که از بزرگان
امپراتوری پارس هستند واقع بر قتل برپا
می‌دهد ولی معلوم نیست که افراد فوق به چه
تعلیل سکوت کرده و برده از روز
پیش گرفته؟

با این وجود گنجات محیطی را جهت
تسلطی انتخاب می‌کند که تمام بستگان و
همسر و یا همسران برپا در آن سکوت
دارند. از دورن حرم کوششی جهت
افتای این روز عظیم به عمل نمی‌آید.
تعجب آور است که تسلط حرم،
خواجگان، خدمه و نگهبانان، گنجات را
پذیرفته و در خدمت او می‌کوشند. گویی
در محدوده زندگی آنها اتفاقی پیش نیامده
و برپا فرزند کوروش از محیط زندگی آنها
خارج نشده و مردی مع که سرنشست از
پیش ساخته او را دقیقاً همان و همشکل
با برپا خلق کرده است بر تخت کوروش
تکیه زده است.

نه تنها درباریان سر به اطاعت او خم
کرده‌اند بلکه تمام ساتراپ‌نشین‌های تابع
حکومت پارس در آرایش زور فرو
رفته‌اند. آیا واقعیتها همین است تا وقایع
تاریخ هم افسانه‌وار با طرح و تزیین‌های
آنچنان و نقلی از پیش تعیین شده فرزند
کوروش را از صحنه خارج ساخته و
داریوش را بر اریکه سلطنت بنشاند؟

از زمانی که کیوجیه عزم گشودن مصر
کرده و قدم در این راه می‌نهد، نا زمانی که
هفت تن از مردان پارس به ظاهر مردی مع
را که غاصب سلطنت در ایران است وقایع
همچون افسانه‌های وهم آمیز جویان
می‌یابد.

کیوجیه تا قبل از بازگشت از صحنه،
سرور و سیرتی انسانی دارد، اما بکیاره

قبلاً هم گذشت با دیدن غولمی بر برادر
ظنین شده و کمر به قتل او می‌بندد (۲۸).
هرودوت و کترتاس در نقل وقایع ذهن و
اندیشه را به دست باورهای قوم و
خیالی‌پردازیهای مبدترانه‌ای می‌سپارند.
آنچه در مورد کیوجیه به وقوع می‌پیوندد
همان تقدیری است که در «ابلهاد و ادیسه»
حکم فرمات، تقدیر حاکم بر سرنشست
فرزند کوروش است و این بازی
سرنشست تا بدلتجا ادامه می‌یابد که هیچ
صدعی از خاندان کوروش برجای
نمی‌ماند.

کیوجیه که دست آلوده در خون
می‌گشاید، چهره تمثیلی «آیس» را
نیز از پا درآورده و به نفرین خدایان گرفتار
می‌شود.

چندی بعد (رکسانا، زن شاه، طفلی
زاییده که سرنشست، کیوجیه غیجگها را
جمع کرد و تعبیر آن را پرسید: تو پسر
نخواهسی داشتی که جانشین تو
گردد. (۲۹) این سرنشست همچنانکه از
پیش نوشته شده همپای او پیش می‌رود و
آخرالامر هم فرزند کوروش از صحنه
خارج می‌شوند.

این طلسم با مرگ کیوجیه،
نمی‌شکند، چون مردی مع، با ظاهری
همان برپا از سالها پیش آماده به عهده
گرفتن نقشی است که تقدیر بر عهده او
نهاده است. تا آنکه کنکاش هفت مرد
پارس به این ماجرا پایان داده و با جمله
به کاخ، «گنجات» در کمنه وک و بر ووه
اسیر می‌شود. وک و بر ووه مشاهده کرده که
داریوش می‌حرکت به تماشای این صحنه
مشغول است. پرسید: به چه جهت
به کمک او نمی‌شتابد؟ داریوش پاسخ داد
می‌ترسم ترا هم مجروح کنم. اما گ و بر
و جواب داد خنجر ترا فرو کن حتی اگر
از شکم هر دو نفر بگذرد. داریوش سخن
او را پذیرفت. خنجر خود را فرو کرد و

خنجر داریوش به ماجرای کیوجیه، برپا
گشودن خاتمه می‌دهد و ظاهراً در
حکومتی بلاسنازع برای داریوش فراهم
می‌سازد. در حقیقت ماجرا به شکلی پیش
می‌رود تا داریوش که از نیزه‌داران دربار
کیوجیه است، امپراتوری عظیمی را که
کوروش و کیوجیه می‌ریزی کرده و شکل
داده بودند به چنگ آورد.



واقعیتها می‌توانند چیز دیگری باشد.
وقایع بعدی اگر چه ادامه منطقی حوادث
پیشین است ولی ظاهراً این حوادث آن
چیزی نیست که داریوش با هرودوت و
کترتاس شرح داده‌اند. چرا که اگر کیوجیه
به آن صورت که توصیف شده است، به
قتل و کشتارهای فردی و جمعی روزگار
می‌گذرانید، دلیلی نبود تا اطرافیان،
بزرگان و سران اقوام و ملتهای مختلف در
مقابل او صبر و بردباری پیشه سازند. این
بزرگان همانها هستند که پس از پیروزی
داریوش علیه او قیام می‌کنند. سنگ
نوشته بیستون مدرکی است ارتده در این
مورد.

داریوش شاه گوید: چون من
گشودن مغ را کشتن پس از آن مردی
(آسری) نام پسر (آویتم) از خوزستان
برخاست به مردم چنین گفت: من در
خوزستان شاه هشتم پس از آن خوزیان
نافرمان شدند (۵۱) با این قیام مدت
۱۲ ماه و سیزده روز (۵۲) آشوبهای
مختلف در اطراف و اکناف ایران علیه
داریوش برپا می‌شود.

حالت این سؤال مطرح است: مگر
این داریوش نبود که غاصب سلطنت را از
میان برداشته است، پس دلیل شورهای
متعدد در اکثر نقاط امپراتوری همانست
از چیست؟ از زمان مرگ «کیوجیه» تا زمانی
که شخصی برپا مانند به نام «گنجات» در

خشنجر داریوش به قتل می رسد، هیچ گونه آشوب و قیام گزافش نگارش نشده است. سنگ نوشته بیستون سندی بسیار اورژنده در این مورد است.

... پس از آن مردم همه از کیویجه برگشته به سوری او (منظور گئوثات است) شدند هم پارس هم ملام هم سایر کشورها. شامی را او برای خود گرفت (۵۲)

داریوش و بمعنا هرودوت و کتزی مدعی هستند که شخص غیر از بردیاست که زمام امور ایران را به دست می گیرد ولی در چنین شرایطی همه گردن به اطاعت او می نهند. سپس بنا بر همین اسناد است که داریوش پرده از این راز برسی گیرد و چهرة مردی غاصب را که به بجای بردیا بر اریکه سلطنت تکیه زده است آشکار می سازد. با این وجود شورشهای متعدد، در ایران صورت می گیرد

و اما ماجرا چه می تواند باشد؟ داریوش افشا کننده وطن پاریسی است و مشربا با بردیا و وادمت هم چنین حکم می کند چنانچه اگر نیرنگی در راه بوده است حتماً باید عمل داریوش با استقبال در ساتراپیهای مختلف مواجه می شد، طی عملاً قتل شخص که داریوش او را گئوثات می نامد، شورش و تاناسی به بار می آورد.

شورشها دلیل عدم باور و پذیرش ماجرای بردیای دروغین است. جز پارس همه جا علیه داریوش است و مسئله ای را که او هنران ساخته، مهتر او همه فاش است که به دست او صورت گرفته و شورش به پا می شود. آنچه مسلم است شورش مذکور دارای یک وجه مشترک است و آن مخالفت با شخص داریوش و عدم قبول حقانیت او در سلطنت بر ایران است.

داریوش قتل بردیا را مربوط به زمانی

می دانند (۵۲) ظاهراً داستان فوق در آن زمان مورد قبول واقع نشده و آنرا ساخته و پرداخته "داریوش دانسته اند. چرا که بردیا طی پنج سال لشکرکشی کیویجه به مصر در جمع باران، ماهز، خواهران و احتمالاً مسران خود به سر برده است. حال چگونگی می شود که با ساختن افسانه ای چهرة "دوست داشتنی بردیا را مخدوش ساخت و منی، گئوثات نام را جایگزین او ساخت. داریوش حتی افرادی را هم که علیه او قیام کرده اند غالباً شخصیتهای معمول معرفی می کند. بند شانزدهم از ستون اول.

... و مردی بابلی (تدبیت ب شیر) نام پسر (آئین شیر) او در بابل برخاست چنین مردم را به فریفت (که) من (نیوکلدیجر یعنی بخت النصر) پسر (بنون) (بیت) هشتم پس از آن همه مردم مابسل به طرف آن (تدبیت ب شیر) گردیدند.

بند ۳ از ستون دوم
... مردی (مسنسی) نام پسر (چین چن غری) شهر (گورگن) نام در پارس آنها ساکن بود او در خوزستان برخاست به مردم چنین گفت که من (ایهیش) شاه در خوزستان هستم.

بند ۱۲ از ستون دوم
... مردی (چسی ژرنسم) نام سگاوز او نسبت به من نافرمان شد. چنین به مردم گفت من شاه در (سکارینه) از تخمه (هروخشر) هستم.

داریوش شخصیتهایی را که علیه او قیام کرده اند و شاید به حینبخرامی بردیا برخاسته اند به عنوان افرادی معمول معرفی می کند. چنانچه این افراد ساختگی باشند چگونه توانست اند در زمانی اندک مردم سرزمینی را با خود متحد ساخته و علیه داریوش قیام کنند. داریوش مراسم طرعی پیش بینی شده تمام موانع را یکی یکی از سر راه خود برمی دارد.

نیست. داریوش در بند ده از ستون اول می گوید: پس از آن کیویجه به دست خود مرد داریوش توضیح بیشتری در این باره نداده است طی آنچه را که هرودوت و کتزی در این باره نوشته اند درپای از نوشته "داریوش در بیستون است و آنچه را که بعدها در دربار هخامنشیان ساخته و پرداخته اند، دیده می شود.

افسانه "گئومات" با مشخصاتی که بعدها در دربار هخامنشیان تکامل پیدا کرد و با در حقیقت ساخته و پرداخته شد و منابع مورخین چون هرودوت و کتزی را تشکیل داد، به وسیله "داریوش و جمع پارسیانی که او را در برکناری "بردیا" از سلطنت کمک کردند. ساخته و پرداخته می شود.

همان طوری که قبلاً هم گذشت شکست وارشته وریکه در ۵۵۰ پیش از میلاد کمربندترین مشکلی را برای کوروش فراهم نیلورد، زیرا "وارشته وریکه" حمایت طبقات مختلف را از دست داده بود. و بعد نبرد بین آنها براساس آئین روز آن زمان استوار بود آنچه اتفاق افتاد هم پاریسی و هم مادری دقیقاً شاهد و ناظر بر وقوع آن جریانه بودند. این ماجرا با آنکه برای بردیا بعدها به وسیله "داریوش نکرار می شود ولی از هر نظر متفاوت است. قبل از هر چیز نیرنگ و دروغی است که داریوش برخلاف آنچه که خود در سنگ نوشته بیستون ادعا کرده، در به چنگ آوردن سلطنت خود به کار برده است.

قبلاً اشاره ای داشتیم به لرحهای آریارلس و ارشام؛ در اینجا باید اضافه کرد که در این لحظه "از تاریخ است که این دو لوح ساخته می شود و در اکتانان به سران فیسابل ماد ارائه می گردد. پس از کشف الواح مذکور نظرات مختلفی درباره آنها برآز شد. هر سفله که خود متن لوحها را وضای گوناگون پس از کشف آنها منتشر

می گویند که: این نوشته ها در پارس و در
 بی بنیانی قرار گرفته بودند، در دوره
 استیلای مادها این بنیه تخریب می گردد و
 انواع به ماد منتقل می شوند. (۵۵)

در این مورد باید توجه داشت که در
 دو لوح فوق الذکر شاهراهی به پیشانی که در
 زمان امین هو شاه ساخته شده باشد، نشانه
 است.

کنت علت نگهداری در اکیاتان را
 به صورت فوق مرهوق دانسته و می گویند:
 علت حفظ و نگهداری کتیبه پادشاه
 شکست خورده و مغلوب چه بوده است؟
 بعد از شکست کامل (لاریانه) پسر وی
 داریوش، که «هرتفله» کتیبه مشابهی را
 نیز به وی منسوب می دانند به چه نحو
 توانست عنوان شود و لقب پادشاه بزرگ را
 برای خود انتخاب نماید؟ چگونه کتیبه
 داریوش، درباره به اکیاتان آمد؟ و چگونه
 داریوش، و داریوش، می توانستند لقب
 شاهنشاه را برای خود انتخاب کنند،
 درحالیکه قلمرو پادشاهی آنان فقط پارس
 بود؟ (۵۶)

علاوه بر این انتساب این دو سند
 به زئانیس پس از داریوش هم مقرون
 به حقیقت نیست. چرا که دلایلی جهت
 ساختن و به وجود آوردن چنین اسناد جعلی
 در آن زمانها وجود ندارد، چرا که این
 فرزندان آنها هستند که بر کشور پارس
 حکومت می کنند نه نوادگان کوروش. این
 اسناد فقط در يك لحظه از تاریخ می نوانند
 کارایی داشته باشد و آن زمان، هنگامی
 است که داریوش، برپیدا را از سر راه
 برداشت و سلطنت را به خاندان خود منتقل
 ساخته است و اکنون مدعی بزرگی که
 سلطنت را حق مسلم خود می دانند
 شاهزادگان ملای هستند. داریوش با جعل
 این اسناد، شاهی اجداد خود را به آبیات
 می رساند. همان طوری که در بند اول از
 ستون اول سنگ نوشته بیستون، خود را
 معرفی کرده است. اکنون هم مدارکی دال

بر ادعای خود ارائه می دهد. بهمین دلیل
 هم این انواع ساخته و به اکیاتان پایتخت
 ماد ارسال می شود.



منبع

- ۱- کوروش، کوروش نامه کتاب ۸ ص ۷ ترجمه رضا شهباشی بیگانه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۲۴۵ و مشیرالدوله پریزیا، ایران باستان ج ۱ صفحه ۱۶۴
- ۲- مرزوبیت، هادی هدایتی کتاب ۱ بند ۲۱۲ دانشگاه تهران ۱۳۳۶ و اوستا تاریخ شاهنشاهی صفحہ ۹۱
- ۳- روزن کوب، محمدحسین تاریخ مردم ایران ج ۱ صفحہ ۱۱۵
- ۴- اوستا، محمدحسینمقدم همان کتاب صفحہ ۵۱
- ۵- مرزوبیت کتاب ۲ ص ۶۶
- ۶- پریزیا، حسن ایران باستان صفحہ ۲۷۸ در مورد کوروش یا کوروش
- ۷- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۶۰
- ۸- روزن کوب همان مرجع صفحہ ۱۲۵
- ۹- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲
- ۱۰- مدارک فوق کتاب ۳ ص ۱۲
- ۱۱- مدارک فوق کتاب ۳ ص ۲
- ۱۲- مدارک فوق کتاب ۲ ص ۴
- ۱۳- اوستا، محمدحسینمقدم همان کتاب صفحہ ۱۲۵
- ۱۴- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲
- ۱۵- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲
- ۱۶- اوستا، تاریخ شاهنشاهی محمدحسینمقدم صفحہ ۱۲۴
- ۱۷- مشیرالدوله پریزیا ایران باستان جلد اول صفحہ ۵۰۲ و اوستا کتاب فوق صفحہ ۱۲۲ - ۱۲۵
- ۱۸- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲۷ - نقل به اقتضای
- ۱۹- اوستا تاریخ شاهنشاهی محمدحسینمقدم صفحہ ۱۲۴
- ۲۰- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۱۷ - ۳۳
- ۲۱- مرزوبیت کتاب ۲ ص ۲۰
- ۲۲- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲۵ - ۲۲
- ۲۳- شارب، روزن و زائف، مرزوبیت شاهنشاهی

- ۱۸- خدشتی صفحہ ۲۸
- ۱۹- مشیرالدوله پریزیا ایران باستان ج ۱ صفحہ ۲۸۱
- ۲۵- شارب، روزن و زائف، شاهنشاهی صفحہ ۲۸
- ۲۶- پریزیا ایران باستان ج ۱ صفحہ ۵۳۰
- ۲۷- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۶۱ - ۶۶
- ۲۸- پریزیا، ایران باستان ج ۱ صفحہ ۲۸۳
- ۲۹- داداشیپ، م. آ. ایران در دوران نخستین شاهنشاهی خدشتی، ترجمه روسی از باب صفحہ ۲۱۹ - روزن و سترویز تاریخ شرق باستان صفحہ ۳۷۲
- ۳۰- شارب، روزن و زائف، ستون اول ص ۱۱ صفحہ ۲۹
- ۳۱- کتاب فوق ص ۱، ۲ و ۳ صفحہ ۲۵ - ۲۶
- ۳۲- کتاب فوق ص ۱، ۱۴ صفحہ ۴۱
- ۳۳- داداشیپ، م. آ. ایران در... (نقل به اقتضای) صفحہ ۲۳۲ - ۲۳۵
- ۳۴- شارب، روزن و زائف،... ص ۱۸ صفحہ ۶۵
- ۳۵- شارب و زائف،... صفحہ ۲۱
- ۳۶- شارب و زائف،... صفحہ ۲۲
- ۳۷- شارب و زائف،... صفحہ ۲۳
- ۳۸- شارب و زائف،... صفحہ ۲۴
39. W. Herz. Das erste des Groo Konigs Darioies - Z. D.MG.Dd 1938 S 164.
- Behistun - Inschrift des Doreans ; Z. D. B. d 96 [1942 S 329
- 40- E Herzfeld. Allperische Inschriften S 1
- ۴۱- شارب ص ۱ ب ۱۲ صفحہ ۳۱
- ۴۲- شارب ص ۱ ب ۲ صفحہ ۲۶
- ۴۳- شارب ص ۱ ب ۱۰ صفحہ ۲۸
- ۴۴- شارب ص ۱ ب ۱۱ صفحہ ۲۹
- ۴۵- شارب ص ۱ ب ۱۳ صفحہ ۳۱
- ۴۶- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۲۲ صفحہ ۱۷۲ (بند مرزوبیت دقیقاً مطابق با چیزی است که داریوش هر سنگ نوشته ستون از آن دوریست جهت است به پیشانی از ستون ۱ مرصحه شد
- ۴۷- شارب صفحہ ۳۰
- ۴۸- پریزیا ایران باستان به نقل از کزبانی صفحہ ۲۸۲
- ۴۹- شارب ص ۱ ب ۱۴ صفحہ ۴۱
- ۵۰- پریزیا ایران باستان به نقل از کزبانی صفحہ ۲۸۳
- ۵۱- مرزوبیت کتاب ۳ ص ۷۸
- 52- Kent old pesian .. P 162 N 3 A. 1. Olmsed, and his Behistun inscription A. Isl vol 55 1938 p 404
- ۵۳- داداشیپ ۱۰۲ ایران در... صفحہ ۱۱۱
- ۵۴- شارب ص ۱ ب ۱۱ صفحہ ۲۹
- ۵۵- شارب ص ۱ ب ۱۶ صفحہ ۳۲
- ۵۶- شارب ص دوم ب ۳ صفحہ ۳۷
- ۵۷- شارب ص دوم ب ۵ صفحہ ۳۷
- ۵۸- شارب در مورد ب ۱۲ صفحہ ۲۶